

<p>شدهی ہستے کیزہ خواہان تلفت سپیدی زنجت بدیشان رمید</p>	<p>ہر آن گولہ کو آمدی از بدست سپاہی ز سپاہی اعداد مید</p>
<p>ازین طرف مستان سخنانہ تہو بہ کیف و کم تکلیف نشانی سر بازی از شعور بیگانہ و از ان سوشیران بیشہ شجاعت بے بشین کم با پیشہ پیش دستی آشنا گاہی از بجانب مزمنہ زنگولہ خارج آہنگ گولہ ساز پرده سخت جانی سوختگان میشد و گاہی از ان صوب بر ہم شکنے نیستان سنان و سنبلستان تیراجل پکان بقانون صدای موسیقار زخمہ زن تالفس نالہ پرداز سینہ ہای زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از ہیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصمین از ہر قسم فنون جنگ آوری غلہ التویہ بیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز و داد چنانکہ گولہ توپ از ان طرف رسیدہ پای تردد کرنل سٹوٹ بہادر شکستہ سپہ سالار لشکر در تشویش انداخت علاوہ بر بحال آنکہ از صدمہ گولہ دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا در آمد و دل دلاوریش و و پارہ گردیدہ الحاصل در آن حال شب بر سردست آمدہ جہان را تیرہ و تاریک و جنگ دوشیر دلیر موقوف گردانید سپہ سردار لشکر انگریز ان شب بصد فکر و کاہش بروز آوردہ صبحی بآئین درست از ان مقام کوچیدہ خود را باز بسر حد تروالور ساینند و سیف الملک سایہ پرور و جنگ نادیدہ را کہ بصد مہ گولہ ہول زدہ گرفتار تپ و لرزہ گردیدہ بود سلامت بہ پد رساینند بعد از آنکہ لشکر انگریزہ فایز تروالور شدنواب از انجا کوچیدہ رونق بخش شہر ارکاٹ و بحسب درخواست مامور نظم و نسق آنجا گردید و بہرین اوقات جو اسمیس حضور خیر آمد جہازات فرانس یعنی عبور موسی بہوسی سپہ سالار فرانسس و ساخنہ لشکر انگریز کہ از ترحیناپلی و تجا و جمع شدہ بفتح قلعہ نال پٹن و بیہ</p>	

ولند زیرا آنجا شتافتن بود یک یک معروضه شدند مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر
 با سپاه و چشم متوجه نواح تجاور بود و ولند نیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجر فرستاد
 راه مصداقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
 عمود در مقام خاطر دارش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم
 آن مانند وق در صندوق و دیگر سامان ضروریات قسم بلور و جزان لقیمت لایق از و کرفت
 و دو هزار پیاده احشام بکومک اور وانه فرمود هر گاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
 هم در قلعه ترکاٹ پلی و شا کوٹ و کاٹ مینار کوڑی فوجی توپ و کشتی بتعاقب لشکر جنرل
 معز الیه متوجه این نواح گردید سرداران ترچناپلی و تجاور حسب کلمه گوزر بنید مدراس بعد
 اثبات تقصیر پذیر چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود و نفرهای پنج شش هزار
 سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته تلچو پٹن مذکور ا محاصره کرده بی بیشتر کشتایش
 آن حصار بعل می آوردند و هر چند در صد و منع زرم و سپردن قلعہ به صلح بنصایح پیشین
 پیام شان مفید نیفتاد تا کار بدان انجامید که حارس قلعہ دل از هستی خویش برداشت با سپاه
 خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد در آن اثنا جنرل منروکا از ایام معطوف
 کردن عمان عزیمت از سوادینچی بعد بر هم خوردن جمعیت کرنل سیلی و جیل کار کپنی زب شده
 خانه نشین بود حالیا بر حسب صلاح و صواب بدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جہاز متوجه
 انصوب گردید و بعد از دو روز بعد تلفت هزار با مرد طرفین قلعہ مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا
 باز از راه دریامراجعت بمدراس نموده بود سید صاحب سپه سالار اگر چه بکومک ولند نیز جہد بلیغ
 نمود اما فتیاب نگردید پس از آن کرنل بر کفد بچار هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و چند
 سوار ترب از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا بر گشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل تلنگواری رسیده بود که صاحبزاده اعدا شکن یا
 بهادران شیران فکن بنظامت آن طرف دستوری یافته مانند تیر که از زره جسته بر سر پد
 میرسد پرتول بدان بلاد انداخت کرئل مذکور از انتشار خبر آمد جهازات فرانسس به اعانت
 نواب بهادر تجاور آمده بعزم حراست قلعه گور لور بهاد که فرانسس در آنجا عبور نمساید
 پیشتر کوچید و در سواد پنا نیلور که شرقی تعلقه مکن بر کنارجوی کورم واقع شده در باغ
 نار جیلی فرود آمده بود که طلایه داران مفصل بین ساخته میسبا مع صاحبزاده رسانیدند تا
 آن شیر میدان شجاعت بر سر غش دویده شباشب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته
 مستعد بود صبحی چون که سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
 فرمان داد پس گوند از ان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
 صدمات شکست درختان نار جیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید با بجه بعد
 صفوف آرائی زرم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
 از اطراف آن محل صد بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بر سنگها
 شتافت از کردار خود پشیمان گشته دیری که نبره اگر در آنجا بود مستطهر خود ساخته آسود و متر
 طامس نامی سردار سوار از یک طرف بر قشون نصرت مشحون زده بر دانگی راه تجاور سرگردان
 پایگاه تعاقبش تاخته چند سوار را مع اسب سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سینه غفار صوبدار
 هم همون روز دستگیر شد القصد سپاه نصرت شعار بضر اتواب یوار در شکست نپاه
 گرفتگان را بپناه کرده وقت تیغ بیدریغ ساعتند واحدی درازنده از جان نگذاشته تا صاحب
 ظفر آمده جمع انماش و سامان آنها بر داشته از راه لعل پتیه بگور لور رسیده عربی قلعه فاصل
 یک فرسنگ مسرود آمده بود که جهازات فرانسس در تفرنگ قلعه نرسیده استاد سپه سردار

فرانسویس لقبدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد و حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده
فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب حکمتش سپاری کشتی بارهای شده بر قلعه صدنگ
پسین که در استجارت ولند نیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری باد و صد مردم بار و دو ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعه جنگل پست رسیده بود هر دو اتفاق
کرده فرنگی آنجا که اراده جنگ نداشت بر صلح با خود گرفته و قلعه را شکست باز به جنگل پست
مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل لایت بودند
در حصار گور لور فرود آمد صاحبزاده بعد دور دراز سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید بیانی
اتحاد و نیوی استقامت ساخت فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و چشم عدو گذار متوجه
گشته مدد و معاون ما باشید تا سهل تر تسلیم و تمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک
بباید قلم و خویش مراجعت نمایم سپه سالار مذکور کسل آه و دیار و بی تیاری سایه آرد و آ
رزم و پر خاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن فرانسویس
به گور لور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده و الاثر او آن و ترغیب تحریص در دفع
اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیله پور بر راه گور لور رونق افزاشده بود که صاحبزاده فک
حضور شده مهلت خواستن فرانسویس دیگر کیفیت مشهور و عامه عرض داشت آنجناب بالا
چند راس گاؤ توپ کش معه دیگر سامان ضروریش روانه داشت مراجعت بطرف کابل
فرمود و بموکلان نواحی و بلور مجید و فرمان از دیار تنگ عیشی ساکنان معموره خراب نمایش
صد دریافت تا محاصران آنجا علی الذوام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافتات قریب
که از مضائق قلعه بود بقرینه طلا پیر استخوانه و آشتند چنانکه مورد ضعف بیرون دانه و عمل

بستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمه خود بعلت بیم جان از بالائے
 برقند از آن آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چند آن قحط در آن نحرابه وی
 داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
 و قحط اجناس غله و غم و غصه عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
 بقالان شهر بسودای تهنی دستی سود خود در زبان انداختن سنگ و میزان بزند و تنبویان
 از بے برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیتره چون بیتره پان
 پر داشتند و پتلخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته خیز آتش جوع در تنور شکم نتافته و زرگر از
 بے زرمی با ضبط نفس ساخته لغوض گذارش زرد بوته هر دم جان خود را گداحته حد او از سرود
 مهری روزگار آهن مراد در کوره آرزوی سرد دیده شیوه دست به سینه زدن چون سندان
 بر تپک بر گزیده و مسکر تمناهای برنج برنج سفر قناده تره فروش از نایابی آبروی سبزه بختی دست
 از ترهات سنجی بر بسته سر خود چون کدوی بیغز شکسته و قصاب بے پایگی دشنه بر گلو
 آورده دوکان خود فروشی مسلخه واکرده و صقلی بگردان فتان خود را سرگردان نموده آخر بمقتله
 صبر زنگ کلفت فل زردوده و جام صحل مو تراشی یک سر مورد بساط محقر خود ندیده بسان سکر
 آینه سر اسر چشم حیران گزیده و صبتاغ از شرم بے رنگی و شور بختی زنگ سر شک ارغوانی از پرده
 دیده پوخت آب چهره معصفر چون زرد آب فرور بخت و عصار چون کاوش همه روز بکاوش
 جگر و کاهش دل بکار گاه گردش میگردید کنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
 نمی نمود و باورچی به طمع خام هوس بخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و بفقان ناداری
 دماغ قناعت می خور شید المرام اکثری نه استیطعان بے استقامت چون کشتی طوفانی در وسط
 هلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایره آن مملکت بیرون میجستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

در همینون نشان کشته راه خود را پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده بی خماران مع العسر لیسرا
 نشسته همت رسایافته عاقبت همان مصیق را توشه عافیت پنداشتند و بدیل کرم کریم
 مطلق که قاضی الحاجات و کافی المتهات است تشبث نمودند و در حینیکه هلال سلخ
 شهر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدہ نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که مهام حکومت
 انجا بومی مستحکم بود انگشت نمایی خاص نام اهل مدرسه کردید و از احوال زار و زرار
 منجیان قلعه ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غره زاید النور طلعت روشن
 جبینان آنجا با محاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز رخساران
 تیره تحت سیاه تر از شبهای دیچو گشته جنرل کوٹ از معاینه اینحال تنگ عیش گردیده
 چاره کار در ماند و آن فرستاده دل از دست داده را بادر قه بشتا شست قدم شکر
 باز براند و خود پس از اتفاق راه ویلور سرگرد تار فتر رفته از پناه جنگل تا کلاپور و سولنگر
 و کوهستان چتور قلع چتور را که ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختر جنرل موصوف بان است
 شنیده پیش از ورود لشکرش تسلعه خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
 نواب بهادر بقلادزمی همت و توفیق با تمامه جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروه پر شکوه
 بر آمد بعنوانی که کوی بحر محیط با تلام امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی باشکوه متصادم
 گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پر تکمین و هوش یعنی قوم تنور جوش بر سر سپید
 و از غریب ان ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تند می باد مخالف بان سینه های اهل
 زمین می لرزید و دلهای وحوش و بیاع در اغوش طاقت می طلبید بلکه از دندنه این صدمه
 با کوفه کوش اهل آسمان کرمی کشت و دفغان شورش افواج بقدر تلام امواج ازین
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افغان و خیزان بدستبازی استقامت و مددگاری همت بویوسر سید نظامر اشهرت
 بی اصل مراجعت لشکرانگریزیه سمت ارکاٹ بغرم تسخیر قلعه اسباب پرمانی پشیمانان بشکرانام
 مدعیان بر خلاف داعیه شان گردیده بودند نواب بهادر بجرم و احتیاط توزیع افواج بر طرف
 ارکاٹ ارتباط بخشید عینی سید حمید شیخ الصر موسی لالی را با جمعیت آنها بخراسان ارکاٹ
 ریخت فرمود و میرصادق را نیز بکنف و حرمت قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب چهار هزار
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنا بر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد
 تا فرود نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عثمان غزیت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
 که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر بر کشتن لشکرانگریزیه مقتنم شمرده بار او در مقاومت
 با تبرفقای آنها تاخت و بهمچو بازی بصید می رخ بال پرواز کشود چند آنکه دانست در
 هوای امکان بچکل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریزیه بمنع اقدام مخالف ملازمی
 منیع و بلجای رفیع از کوستان سواد سو لنگر بدست مجال استقامت بد چندی دران
 محل قامت و در زید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سربازان معرکه بیکه تازی عینی
 سپاه فیروزی با طهارت و دوات شایسته و ایراز مجاہدت بالیته فرمودی یافتند تو پچیان حیدر بر سر راه لشکر
 معاندان تو پچان نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار بر افروختند و دران پهنه و پیادانای اشام خون
 اشام نایره پر خاش و مرزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساخته جمع کثیر را دست بدست در سوختند با این دران روز
 اہل فنک استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمرج عقد موافقت نواب ظفر انتساب
 کیسختند و آبروی مراقت و وفار بخیته بد ریافت وقت فرصت از عرصه معرکه بپلوتی
 کرده بشکرانگریزیه و متواصل و برسانیدن سامان رسد بشکرش متکفل شدند و هیچ
 پیروسی نظام سمستان خود را نکردند سپاه را موصوف دران حال رای زد که کشتند

درین زمین خالی از ارتکاب الوت مصاعب و صنوف متاع غنیمت پس پارۀ از بهر خود
 با جمعی قلیل زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار مترکه نواح بمراج پاک کرده خود
 با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود و نواب بهادر شخص سراج راه خفی و احوال کوٹ
 و دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهر تاخته مهم ایشان با بنجام رسانید و چند از
 اسپ فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جزآن و توپهای گران سنگ بسیاری از بندوق و تفنگ
 غنیمت کرد و همدین روز با تاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از
 غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جو همیشه پرواری و غیر آن مویشی
 بیشمار بدشتش افتاد جنس روی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و چند آن بکارها
 در آورد و همدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلع چینه
 بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گهاٹ راندند

ذکر بازرسد بدون جنرل کوٹ به قلعه رامی و یلور واقع شدن
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرنی و
 معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس فساد انگریزی انگریزان بند
 بمبئی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفور و سائخ
 انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنک

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمساجع مجامع هندوستان رسیده بود در هر طرف
 بهر محض از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ دستا منابر زبانها میرفت و روس

مدعیان دولت خدا دادیکسر سنجیوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
 اقران و امانت منتهی می گشت انگر زین مدراس شش ماه از جبر اصل غارت بهیر لشکر و تاجی
 ملک میندازان صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند
 و مشاورت آنها ز بهار خصت خروج از دیار شان منی داد و بوسوسه عدم رسد غلّه
 اندیشه مقاتله به محابا و مجادله به تماشا در خواطر آنها متکلم گشته از آهنگ مبارزت
 ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطبخ سکنا می ویلور
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
 شبگیر و کزند ترا کره ز مهر پر کرده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تنمای زندگی
 سیر مردمان قلعه لیبی و تلاش برنج و ازرن قاصد همت و نارسا تر از زن شده اند خبر
 کوٹ بتصدیق واقع است هلاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بقاعده مضبوط
 ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخالفت که محل کوزه احتمالات آفت بود بر راه نهادن
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریبه کاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
 در پیش آمد و همچنان برق کاهزار شعله بلا بالا بر افروخت و خرمن هوس زندگانی لخته از
 لوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بچولان خنک و درنگ انقلاب بیدنگ دران
 مصافت کردی از زمین برانگیخت به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
 قتیل و اسیر فروریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
 دران نزد مگاه محشر نشان بدافعت خصم کمر همت چست بر لبست چون نژاد و هر درین
 بازی سر بازی مژه پیش دست فرنگیان از بندر ششید پچارگی برون آورد و شش
 جد و جهد شان بر مراد شست و به تحمل خیدین مرج و مرج به قلعه ویلور در پیوستند و لغا

اقوات عزیز الوجود که از بدلیح اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب
 کوفت و کسل راه همونجا بر آسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دهبوبی گدّه و آرنی
 در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفر مند با فوج نصرت پیوند حسب الحکم عربی آرنی
 خیمه و خرگاه آراسته خود بدولت سواد دهبوبی گدّه را محل نزول ریاست پیاخته بود مخفی
 مانند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجاع را به تهمت اغراض و پشت دادن هنگام حوت
 دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک سپه سوارى همراه رکاب
 ظفر انتساب داشته بود و بعد درین روزها بنجارهای لشکر فیزی بر چهار پنج هزار اس
 گا و غله برداشته از راه آرنی بارکات میرفتند سپه سالار لشکر انگریز با اطلاع این معنی
 فوجی را از گهاٹ گنم واڑی عبور کنانیده بر سر سراغ بنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج
 شبگیر زده آنها را بیک شلک پریشان ساخته همه راس پر غله را را مانیده می برد صاحبزاده
 خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار راس از ان گروه مستخلص گردانیده
 و از پیادامای تفنگچی و کماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بسته حسب الحکم حضور
 بطرف چنبار گدّه مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گدّه و لشکر انگریز سوار
 نموده به شکست دولت اعدا تیر بامی نمود و روزی از طرف و انبیاڑی و انبور گدّه غلات
 رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گدّه و بلنجیومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی
 بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده
 خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سر پنجه دلاوری عبرت شیشه تیر بران
 جامعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پینی بریده گذاشت بعد یک ماه
 سپاه را موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گدّه بطرف دهبوبی گدّه برآمد نواب بهادری نیزه و سپه

و قلب بغدادیان ناموس پرست سپرد و پیر و نگاہ را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان

و آتشخانه عدو بر این مستعد جنگ گردید نظم

روان گشت لشکر چو ابر سیاه
بباریدن تراله باسن فتن
برای گنجت چون سیل خارا شگاف
سنان چون شر آتش افروز تر

چو غریب کوس حیل سپاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر

چون شرر زری توپ و بندوق بهنگامه زرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی
جلوس فرموده ملاحظه آتین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان مغزول هم به پناه
تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیزی بر پرچم ریایات
انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت
و اوراست طرف بانج مذکور مانند گرد باد طوفان صوت رخیت بوقوع این واقع نواب
سواران و نجشیان خود را فرمان داد تا کار گذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده
بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسره شبست اندازی
اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره پاره سواری خاص و بر و طلبید کمندان جنگ
از پامی درخت صدای برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کیمیا اثر
با نظر دوخته ملاحظه فرمود و بستم کرده سوار می موقوف نمود و سواران خاص کوتل
و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلان تنومند را بسلاح گوناگون آراسته
پیش روستی کشید تا غازیان شیر بریت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه
کثیر را راه عدم فرستادند با این سپاه انگریز و سواران خود را در آن داده به تفنگ و سنان و کمان

آتش نشان ابواب آفت بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه ما بخون و فدایان
 گزار ساختند در آن حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت
 در اینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان بان موس
 آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین
 رزم سیر گشته امید که نائره غضب چیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چو نواب هرگز
 از جای خود حرکت ننمود و سیدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خیرال برادران برو
 کشیده آسود دولتخواهان لا علاج شده کمندان شیخ را باندروز و چشم نهانی بهرسان و
 مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جا بنار دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد
 که حضرت سوار شوید و این بانج ویران را بوم و زاع باز گذارید یک امروز در ساحت آرنی
 ما بچه رایت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء اللہ تعالی فردا غنیم را چنان بهر میت
 داده شود که تا قیامت نشان بستیش و بگر کس باز بنجوید پس نواب سوار شده متوجه
 آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مرد شیخ بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان
 لازم و واجب است فی الجمله که ان مذکور از اینجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف
 غنیم خردید و باوصف ریزش هزار تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خار شگفت
 از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سنان بر بازوی
 صلابت تراز و خورده بود علم انگیزی گرفت حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا
 گذاشته بزبان بی ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن هزاران آفرین
 و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مال مروارید و دو شاکه خاصه
 مسرفه از گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت بدفع غنیمت برگاشت

القصد چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه سالار موصوفت برده و بی گدوه آن روز فرمود
 آمده روز دیگر از آنجا کوچید و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده
 کوشش مستمانه بعمل می آوردند و از قزلباشان و بان پرانی پامی قرار و ثبات اهل نفاق از
 جامی ربودند یعنی آباد رسید چونکه جنرال سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست غلبه
 اراده اش طرف کماط چنگ و بار محل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم بر چنایلی دارد پیش
 خود بدولت از مقام آرنی کوچید و بطرف باگ مار پیته رایت نصرت برافراخت و قزلباشان
 و بانداران را بمعانی غارت اشاره ساخت تا آنها بشنا به سحاب بر سر معاندان بختند
 و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد
 وزن بگاله و سامرین کرناک رابع گاوان و شتران پر بار به بندگی و اسیر آوردند
 چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی انو منگم گرفت و تا شام همونجا آمدند
 و شبانگاه پیشتر رای شده بر پیش منقله حمیدی که بجانب آرنی احتیاطا چند ساله آفنگچی با
 چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
 فرو بسته بود و یکایک شبنون زده و در ضرب توپ گرفت و از آنجمله از جماعت حمید علی بیگ
 رسالدار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در آویخت حرب عظیم و داده مردم گرفتند
 و مجروح گشتند و دیگران از آن جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم
 پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیش پامی ثبات در نهاد چونکه رساله های
 انگریزی کوشش جمیل و ترمود و موفوره بطور رسانیده شکست نان تا در وازه قلعه رسیدند
 قلعه را آنجا که سدی امام نام داشت سعی ستان بدفع اعدا ظاهر ساخته از زینش توپ
 بندوق و جنرال و حقه اشهار و سنگهای سر کوب جمله کنان را بر گردانید بلکه خود با چند

شمشیر نان جانباز از راه دریچه پیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهایی جرات تمام
 و اسفندیار در پیش آن خسوخ گردید و جوی خون از آن معرکه گاه روان گشت القصد سپید
 موصوف هم از روی انصاف بر دلاوری و جانبازی شان آفرینها خوانده بغتاً
 برگشت و بلا توقف راه قلعه هندوآسی سرگرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت
 وقت اعدا شکنی نیافت بنا برین در میدان ترواتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد
 دو روز از هندوآسی کوچیده بمدراس راهی گردید و نواب از آنجا بصوب تملیضت کرده
 چهلونی فرمود و هدران سال فوجداران ترچاپلی و تچا در جوق جوق سپاهی را بمواضعات
 و قربات کو میتور و پال گهاٹ و دندکل و غیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
 و برایای آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عبدا و ثمان و اصنام آن مقام در مساجد
 و مساکن اهل اسلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بند
 سورت و بمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ و تلچیری رسانیده با اتفاق قوم
 نایاران ریشته فساد و عناد تا تعلقه کوٹک که یکی از قسمت آباد قلم و نواب بهادر بود و این بند
 دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه بر اندازی خانه خلوتش
 پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دهنده نایار و ما پله های پالگهاٹ هم جاده انحراف
 پیچیده سر نخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریزان را از هر طرف طلبه گشته در ازار و خونریزی خلق
 الله میکوشیدند نواب بهادر دریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینه
 سپه سالاری صاحبزاده والا تبار تنور نشان بجهت اتصال تدبیر شان برگماشت و انتظام
 انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دیدوی باز گذاشت و چهار هزار سوار بسرداری لاله چیلد رام
 مع رساله سلطان سنگ سلیار تباخت و تاراج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی در خدمت

فرمود و هما میرزاخان بخشی و نورالابصارخان را با پنج هزار سوار مضبوط و کالستری و دنگت کری و
 بمرج و غیر آن زمینداران منحرف مانور شدند و جدران آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
 که بایالت مدو و جنوبی پٹن لعینے دار السلطنت خیش غریمیت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
 عزامدار یافت که بجمع هایون مار سید که نایاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری سید
 از خرابی آن نواح خود را معاف نماید از ند باید که بدانچه مقدر باشد کوشش نموده نگذازند که
 من بعد آسبے از بد بختان گمراه بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
 بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدانصوب توجه فرمود و صاحبزاده
 ظفر مناقب چونکه از حضور پد رخص گردید بر سبیل استیصال از راه تیاک گڑه با و نطا تور رسید
 جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تجاوز جمع شده عزم متخلص قلعو ترکاٹ پلی و شا کوٹ
 و کاٹ مینا گووی دارد اگر چه صاحب حسب استعداد مقدر مهت خود بدفع آن فوج سی جمله
 بطور میرساند با پست فطرتی سپاه ناخبر بفتحیاب نمی شود بلکه بمحض ناخبر به کاری از دست کلران
 و توندان و مرور و ترب سواران تجاوز شکست فاش خورده هول زده است شاید که تا حال
 قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بجز دستماع این خبر بشیر غریمیت بدان صوب جهانده چون
 قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروهی بجزم غیر ترکاٹ
 پلی و جوتی بهمون قصد از تجاوز فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعه مذکور هجوم
 کردند و از طرفین نردبانها را است نموده بیک حله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان تسلیم
 چون قوت و قدرت مانعت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دیچه بیرون آمده متصل تسلیم
 در جای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلعو ترکاٹ سر کردند و مردمان دیگر طرف دانستند
 که جاسوسان قلعو بدفع حاکمان مستعد رزم گشته پیش آهنگ اندکی بار همه شکست یزان بشیر شدند

چنانکه تا نیم گه‌تری بی‌تمیز کیدگر یا کیدگر جنگیدند و او به‌ادری فی‌مابین خود داد و دادند تا چهار پنج صد
 سپاه‌ترین تلف شدند و آن اثنا سردار یک طرفه را و از بلند در اصطلاح انگریزی مرومان خود را
 گفت که پیش برید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سروا طرفه‌شان بی اصطلاح خود معلوم کرد و با بگ
 بر زد که آن دست بر دارد انگریزیان، سیستم پس هر دو سردار صاف کرده به‌نا تجربه کاری خود نام گشته
 آنچه که از ذخیره در آن در آنجا هست شد بر داشته لطیف شاکو شاکو شاکو صبحی باز پیادگان
 مغانه در قلعه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب‌ریافت مانند
 صبح بی‌اختیار خندید و مغانه برداشته قلعه‌خالی کرد چون سپاه انگریزی از آنجا برگشته چند کل
 نوزدان را با خود متفق ساخته بر قلعه شاکو پورش کردند مغانه در آنجا که شمع حمید نامی
 صوبدار بدو صد جوان بود بچ و باره را قائم کرده داد مردانگی داد و به‌تور تمام از اعدای
 فریب و هول نخورد و چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعه بخت کویوش
 کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منظم روز دیگر باز
 بار استگلی سپاه خود پرداخته در فکر کویوش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
 بسبح آنها رسید معلوم کردند که گام می‌آید پس به‌پناه کوه و جنگل لطیف شیو گنگا شاکو شاکو
 در ظاهر قلعه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت
 و دل‌آوری بعد رسالتی و زرجورهای حلقه دست مطلقا و پیک در دانه و جوماله سر فر از ساخته
 همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گوری خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
 در حالیکه پاسبانان آنجا گردآوری مویشی در شد جز آن در مواضع شیبو گنگا چون بنات
 و نقش متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعه ستاره
 شکاری میگردید بان گروش روزگار در تاختن چون وی از آنها و قوت یافت کلران آن نواح

تصور کرده در وازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام گیشت و همزنان آنجا جمع شده سرگین
 گاو در آب خیسایزده ظروف بردیدگان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نزد بانها زده بر
 حصار صعد کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم بزرگ شهاب ثاقب
 بر سر آنها ریختند و سنگ و پارچه کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
 پاسبانان در صدد دفع و منع آنها آمده سی مروانه بعمل آوردند و سردسینهای اکثر حمله آوران را به تیر و
 تفنگ و دخته باری هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بناویق بطرف قلعه
 شنیده بالینار رسیدند و بواسطه ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها برهم ریختند
 الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
 نیز بحضور طلبید و همگی را در جلدوی ترددشان یک یک حلقه دست از لقره و نایک را
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف تروپال انصنت فرمود و ایشان را راه خبر رسید
 که پالیکار تروپال با جمعیت خود معود و صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیل در تروپالی
 بدرالقره خود مشتافته از آنجا سامان رسد و مویشی بسیار معید و فراهم ساخته به تروپالی
 مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب و تراخت چونکه سران آن جماعه بعزم عبور جو که
 آب بطغیان بود سامان رسد کشتی باوس سبد بار میکروند بر سر ایشان چون ابرغلیظ رسیده
 حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تکرک
 قزولی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجا جماعه بصدمت کشتیها مانده بر ساحل
 نجات پیوستند و گر سپاهیان بشاب جناب خود را در آب انداخته دست و پای تروپالی میزدند
 در آن حال بعضی شناور بجز شجاعت چون سیل اصل بصفت صد نفره زنان آب در پیوسته
 بعضی ارا بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزرگ سپاهیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصد صاحبزاده مظفر در
 قلعہ تروپال ٹھانہ معقول بقاعداری محی الدین خان حجتی نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
 دریای معدود بر سر مفسدان چیره دست وخیره سران لواح کلیکوٹ فرارسیده بسعی مجاہدات
 با کار و کارزار بان جماعت بغاوت شعار مقتضای شہادت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
 و فرزانی می شنید و سردار یک با فوج انگریزی بعزم تشریح آن بلا لطف و دھار پور رسیده بود و بجز
 دریافت خبر بغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شبانه دست
 کرم کردید و از آنجا شبی با بنگ شب خون بر جماعت طلایہ داران و ارا پور خوش جرات تاخته
 بود و قنار او را شناسی راه آتشیکر شخصی حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که پشت
 گاو بود و گرفت یکبار لنتب گشته هر چند وقتها افزوخته شد و قریب هزار مرد جنگی از صدمه اش
 چون زاع و زغن بر بالای هوا پریده سوختند و از صدمه و دوشش طلایہ داران منسوخ خبر دار
 گشته از اطراف انگیر با گردند و اکثر مردان آن جماعت را ہلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاہی
 بہر خواری و تباہی خود مارا از آن مہلک بیرون زده بہ ترحمناہی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
 با جمعیت گران بعزم تنبہ ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجہ آن لواح گشته بود بہر جا کہ نزول
 و ارتحال واقع میشد بغارت و بخرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادرت میکرد و اثری از ابنیہ و
 عمارت آنها نمیکذاشت و گروہ گروہ سپاہ را بقلعہ و قمع فتنہ انگیران اشارہ ساختہ اطراف
 تعلقات اہل شرک و عناد منتشر کرد و خود مجدودی چند در قلعہ سکونت و زیدہ بود کہ روزی
 جمعی از ارباب ضلال فتنہ آل با فوج انگریز کہ از مدہر رسیده بود اتفاق کرده در تاخت و قلعہ را
 محاصره کردہ جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب موصوف کہ ایام حیاتش سیر آمدہ بود با دو صد
 جانباز متوجہ از مگاہ گردید سپاہ غنیمت برب قرار داد و خود را اورا در میان گرفته خواستند کہ

وستگیر نمایند آن جهان پهلوان که غیرت اسلام و منگی بر حالش گشت بسیج وجه تو همی از آن گروه
 انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقه کبوتر می افتد با همین جانبازان حمله آور گشته
 و راندک زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فزائی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن
 سال ثواب ظفر کاب بمرصادق حبت اخراج خاص و عام بر ایا و رعایا و بلده ارکات و راندک
 شان بیالاکهاط فرمان داد تا مرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - کولاً
 کتب علیکم الجلاء فی الدنیا لعلکم تهتمون - و محله محلخانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب
 نفس شماری متضرران و طریان شتاب بر میان شد که بر اختیار شتاب این سفر شد اید سقر مقدم
 می شمرند گویا که قیامت این امم مشوره در همین دنیا برپا شد و نمونه یوم النشور از شور و غوغای
 این اقوام منشور هویدا آمد و بر هم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخیزند اندازی لقب
 و پر کردن بروت شهر پناه معنی اذ السائر شقت بصورت می آورد و خروشش این همه از مقتدرات
 ان کانت الایمنه و واحده عبارت میگردد و در آن روز آنچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ
 بیدین مباد و هیچ شور و غوغای شور آن روز بیند و آماندگان بیدستگاه بطلح شوم خود ندیدند
 و کدام ظلم و ستمی که بر جان خود با از دست جا بران نه کشیدند بیت

نه کسے راجبال فریادی	نه کسی دادخواه را دادی
----------------------	------------------------

چون خویش انجمنان عشرتکده ارکات بساط عیش و نشاط در نور دیدند در آن خط گلشن نشان
 کیس خارستانی در دیده عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عنذیب از داغهای مطیبه ویرانی
 این چنین با کسوت آواره دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این طلال طوق حسرت در
 گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پر و اخته با مشرب قلندری در ساختن شاخسار و خندان
 این مرز و بوم آشیانگاه چند و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

دوشت دین مرزین روی نمود که جنبین پرکاهی کوه هول جانفرسای و دوشت هوش ربای
 بر سینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افکند و برخی از
 اهل بلده که دین صدقات روزگار باجودت و دراز کار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی
 بزیر شش نفره و طلا شبا نگاه از سر سنگان و گنجه بانان دروازه رای یافته بدرهس راهی شدند
 و بعد از آن زمان به مصداق آیه کریمه کل شیء الاک لا وجه جنبل کوٹ برضی از دار فناخت زندگی بست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین شرح اخلاق گزین و

و عادات و کاروانی و دستور و عملش مع دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید و منصوب گرداوری سامان جنگ و اشغال مهمت سلو
 مدراس مستقیم و تحصیل خراج مالک فرنگ و ارجاع بعضی سخران جاوه تسلیم مدت العجز و لبر آورده
 ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان تری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
 منڈل گڑه انتقالات میکرد و انتظار و در فرایسان موعود گوڑو میکشید که ناگاه سلطان
 بحر محیط اهل لشکر کشی حیات آن عوالم بحر شہامت و تهور حباب آسادر بر ابرکتف سر
 بر آورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند آنکه اطبای حاؤق و جراحان فایق خروش
 از فساد بخارات معده و امعا دانه پهنضیات و سهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن
 مترتب نشد غرض شدت و جوش صلابت طبعی او مستحکک ساخت و از مندیکن بر لبتر ناطاقت
 انداخت و قوت جیش شکست و کام و دانهش از قوت لایوت بست تا از ان جایگاه منحوس
 منت منت کرده در ناحیه پونا که شمالی ارکاٹ دو کر و هی است غیره خرگاه بر آراست چون دست

تذیر و معالجات اطباء و فضا و ہندو کن ازان دلش کہ توجہ بہریت باطن داشت بستہ شدہ بود جراح
 قوم فراسیس بروفق رای صداقت سگالش آن مایہ مواد وبال جان بسگانت و چون شان
 عمل چندین ہزار روز ناسور جگر تراش و نشتر کاری نیش زنبور در سینہ تراش و در باطنش
 پیدا یافت و مرہم کافور نہادن بر آن ریش مرہم اپیش بسوخت و از ہرن موی رشتہ شمع و رتن
 او بر فروخت القصد چون حنویان از زندگی آن سرمایہ حیات عالم نا امید شدند طلبہ اشتن
 صاحبزادہ کراۃ و مرآۃ عرض کردند جواب داد کہ برای چہ تکلیف این معنی نہائید کہ از طلبہ نشس
 کار سکا زلی نظام خواہد شد اگر خدا خواستہ باشد بروقت خواہد رسید ہمدان آوان جہا س
 معروض داشتند کہ جنرل کوٹ سپہ سالار لشکر انگریز از جہان فانی جہان جاودانی انگیز کرد نواب
 باصغای این معنی بآن حالت تباہ آہی کشیدہ فرمود کہ خوب شخص وانا بود تجربہ کاری تمام از
 سپاہ رفتہ اشتباہ ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرمودہ فرمان جہان مطاع موسومہ
 صاحبزادہ بدین مضمون ترقیم فرمود کہ زود بوجہ حسن بند و بست آن طرفہ بنودہ مراجعت
 باید کرد و نظر نحوہ تہال اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
 باشد بہد خود باید طلبیہ زیر آگہ و موثر تہیہ و تنظیم کل جہام دولت ما شمارا مختار کردیم زمانی بل
 آتی در کار سکا تجا ب و تغافل رواند زہد پس روز دیگر خود بد دولت در خزانہ واکرودہ تمامی سپاہ
 و شہر را تفہیس کچہری موآب یک ماہ انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شہر فریاد رسید از
 ما نگران پرسید کہ امروز چہ تاریخ است عرض کردند آخراہ و بچہ و شب شب ہلال شہر محرم است
 پس فرمان داد کہ برائی غسل آب تیار سازند اگر طیب دین امر بخوبی نذا و اورا برون خمیہ
 راندہ غسل کرد و لباس پاک و خاصہ پوشیدہ بر لقا و انگشت چیزی خواندہ دست بر چہرہ
 مبارک مالید و ہمون زمان دو ہزار سوار را باز بتاخت و تالیج لک پالیکاران شمالی اسکاٹ

و پنجم از سوار بنا بر عیب افزای لطیف در اسرا نزد و بعضی سردار را بجنون طلبیده در بند و بست
 کار خائنات تا کید آید ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع بهال شرب غزه محرم الحرام
 اول سال بکینار و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
 جانگناه حلول موت او بود و ساقی اهل ساغر عمر شش و هفتاد و سی میستی پر کرده و ماد و منفس شماری
 کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اما در کج بختن میگذاشت تا در آخر شب که چند
 جرعه او غذا و شور با فرو برده بر لبستر خواب دراز شده بود شدت سکر سکرات و هجوم خماریا س
 از حیات بود اع این خمنا به بی کیف و نشئه بدستی سر اسر حریف چشم ابانی و مالش بر بست و مینای
 با ده عشرت جو شش لبنگ حسرت شکست آری لمولف لفظ

<p>اگر باشد گدای شاه فیروز تن کز ناز و دولت پروریده ازین امر اندر عاجز یار و احباب اجل از صاحب حشمت نترسد چو انفاس کس کجیسل یابد چنان گردش ز چرخ چسب زین رفت</p>	<p>بیاید رفت زین کاخ دل افروز شود در خاک آخر آرمیده زن و فرزند زلی جرات دین باب ز دولت مند با صولت نترسد بتاخیر دمی قدرت نه دارد بیکدم حیدر و هم حیدری رفت</p>
---	---

القصه خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و همام میرزاخان و بدر الزمان
 خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران تو شک خانه و غیره که آثار حلال نمکی و دولت
 خواهی از ناصیه حال و قال شان در آن حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان این واقعه
 خلاف مصلحت نظم ملکات اندیشیده منوا بطرام اسم محمد حیات بعد مات نیز بر صورت اصلیب
 بحال داشتند و سر رشته رو اباطا نظام تو زک از دست فرونگذاشتند و خود متنگذاران واقف

امرار را بهر اخفای این ساخته بر همزن ملک و دولت بالا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجبیر سفر آخرتش پروا نهند و چون گنج مخفی در کج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گون و پنجه آماده داشتند مودع ساختند و شاهانگاه با بدرقه معتدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتولیع مدتی معین بنجاک سپردند و کریم صاحب پیکرین نواب مرحوم را بر بند دیوانی حضور نشانده مهات دولت بصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از ان محیط مهیب رحل اقامت بر بسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصه غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم کیاست بجلی کوشیدند و بداد و دهرش مشاهره خیل سپاه تجویز و صواب دید صاحب دیوان سرکسبه خزاین واکرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات کفاره لذتوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار لطیف بنیلور و دو هزار سوار بهر طایفه لشکر آگریز روانه کردند و هما میرزا خان را به نهایت صداقت و اخلاص دولت خواهی معرالف حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نیتجه دولت و اقبال شکره شجره شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب طیسو سلطان که متوجه محم کلیکوٹ بود کرده در باب تقسیم عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر شرايط مبالغه بالغه و الواع سوختیت و الحاح بنیلور رسانیدند اگر چه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیطه قلم و زبان برین و افزون است لکن بحسب ضرورت هزاره کی بعضی تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر و دوران سلف بوده بعلو شان و کثرت اسباب جاه و ثمت و افزونی مواد ثروت و کثرت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه و مستجمع بر و احسان بود و مجلسش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسزد آنچه میخواست خود

بدولت می فرمود و گیران را جز نعم خواهی نبود زیاده گویی خوشش نداشت بیشتر اوقات
 ذکر مجلس تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسب خوش رنگ
 بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازی بسیار طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
 مواضع قلم و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علینده نامزد ساخت
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمح بیکار نمی ماند و در بند و سببت کار خا بنجات خود مقید و مامور
 می بود و از عهده داران و حواله داران کارخانه هر کس که گشتی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبید
 سزایش در کنار عکس می نهاد و می فرمود که کار سر کار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
 کردی و قتی که بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود و اما بر نکمین و ترشی زیاده
 رغبت داشت و بردال و خشک ختم طعام می نمود و بر شیرینی را غیب نبود و در سفر اکثر اوقات
 بر بخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشکاش سرخ که دین ملک راگی می نامند قناعت
 می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چینیت بران پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت می پوشید
 و دستار سرخ و نافرمان بشمار صد و بیست و یک می بست چون بسند می نشست نیمه براق مرصع
 قبضه و پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل حیات ملکت بر پیش خود مفصل میداد حتی که پریم و حشو
 جوال و صوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشاک خانه می گذاشت و سوداگران و میوپایان
 و سایر کاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بنوازش تمام قیمت
 گران خرید میفرمود و اسب فروشان را سوای قیمت راسان شان زر الغام با خلاع عطا میکرد
 چنانکه احیاناً در آشنائی راه مالک محروسه اگر از قضا اسی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معده
 کو اغذاسناد عمالان و حواله داران آن منفع نصف قیمتش میدادند و زر مساعده اش بزرگ
 ریگ و اطراف جهان منتهی گشته و قدر و عزت مرد و لیر و جری و تجر به کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود کسی که کار نمایان و تزد و سفایان بظہور میآیند بدل نظر پرورش بر او مبنی
 داشته و ترقی مرتبہ اش میگویند و شخص کاروان جهان دیدہ را بہ عالی و فوجداری و امینی نامزد
 می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسودہ مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پہلوی ملازمان
 تغافل منش و رعیت کش بار از ضرب قہمی مانزم میکانند و شخصی را کہ از یک خدمت بعد اثبات
 قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق اشد و تغلب و تصرف او بشواید کارکنان معسر و
 میساخت باز او را بران خدمت امور نمی فرمود و باہل ریانت و کفایت و اشتراک کارای عمدہ
 تفویض می نمود و در ہر کار خانہ طکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و ہر کار را و خفیہ نویس بعہم
 اطلاع یکدیگر بگماشتہ تا بہت نیک و بد ہر امر دریافت می نمود و گاہ گاہ در پردہ شب گلیم سیاہ
 پوشیدہ تنہا بنابر دریافت احوال اہل لشکر و غراب و مسافران در شہر و کوچہ میگردید و در لشکر
 ہم ہون معمول داشت و اکثر سال و ماہ در محرم صرف می نمود بلکہ نتیجہ از مذکاتی خود انتظام امور دولت
 منحصر در سفر میداشت اگرچہ نواب مرحوم در ظاہری بودہ هیچ از نوشت و خواند بہرہ نداشت
 لاکن از رزانت رای وقت پسند خدا و ادب و دانشوران و شوار پسندان و ہر در ترجیح میداشت
 و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیل می فرمود و کم گو ب بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی
 صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بہر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذرہ بذرہ
 از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروض حضور میشد چونکہ صاحبزادہ والا قدر را
 بدفع اعادی و کشایش قلاع بہر ناجی کہ دستوری میداد او را بحضور طلبیدہ بزبان فیض ترجمان
 ارشاد می فرمود کہ شمارا بجمع امور لایق و دانادیدہ بر این کار امور میآیم و انیقدر لشکر سوار و پیادہ
 و توپ خانہ و خزانہ بشامی سپاریم باید کہ ہر کار سرکار قصور نگردہ بہوشیاری تمام سرخر و باید آمد
 و در خصیتش سردار و سپاہ معینش را پیش خود خواندہ موکہ میساخت کہ صاحبزادہ جوان است